

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا آیه 6 سوره نساء در مقام بیان حجر یتیم است یا در مقام بیان حد خروج از یتیم بودن؟

یکی از مباحثی که در این آیه شریفه باید مطرح شود، این است که آیا در این آیه خدای تبارک و تعالی در مقام بیان حد خروج از یتیم است؟ وقتی می‌فرماید «وَأَنْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» آیا خداوند در مقام بیان این است که صبی و یتیمی چه زمانی از یتیم خارج می‌شوند، یا در مقام بیان حجر یتیمی است. ثمره‌ی بین این دو تا در کجا ظاهر می‌شود؟ اگر ما گفتیم خداوند در این آیه در این مقام است که می‌فرماید اگر یتیمی به رشد نرسند، یا اگر بلوغ هم استفاده کردیم گفتیم به بلوغ و رشد نرسند محجورند، آن وقت بگوئیم حالا که در مقام بیان حجر است يك اطلاقي دارد مثل این است که خدا از اول بفرماید «الیتامی محجورون» بگوئیم این محجورین اطلاق دارد، اطلاقش تمام موارد و تصرفات صبی را شامل می‌شود، یعنی چه آنجایی که صبی به نحو استقلال بخواهد تصرف در يك مال کند، چه در جایی که صبی با اذن یا اجازه بخواهد تصرف کند. وقتی به نحو مطلق خدا بفرماید یتامی محجورند، اطلاق همه‌ی موارد را شامل می‌شود، یعنی حتی در جایی که ولی به صبی اذن بدهد که تو به بازار برو و معامله کن، این را هم شامل می‌شود.

اگر گفتیم آیه در مقام بیان حد خروج از یتیم است، این نتیجه را نمی‌توانیم بگیریم، می‌گوییم آیه می‌فرماید زمان خروج از یتیم رشد است، یا رشد و بلوغ، روی نظر آنهایی که از آیه بلوغ و رشد را (با هم) استفاده می‌کنند. بعد ما نمی‌توانیم ببائیم از آیه استفاده کنیم که اگر ولی به صبی اذن در معامله داد این هم باطل است. حالا اولاً باید ببینیم چه چیز از آیه استظهار می‌شود؟ آیا آیه شریفه ظهور در این دارد، و خدای تبارک و تعالی در مقام بیان حد خروج از یتیم است، آن وقت می‌گوئیم آیه می‌فرماید بچه وقتی به رشد یا بلوغ رسید از یتیمی خارج شده، اما اینکه بگوئیم قبل از آن محجور است و يك اطلاقي از آن استفاده کنیم و بگوئیم تمام این تصرفات باطل است، این را آیه دلالت ندارد و اگر گفتیم آیه‌ی شریفه در مقام بیان حجر است، یعنی عرض کردم گویا از اول خدا فرموده است «الیتامی قبل البلوغ محجورون عن التصرف» آن وقت اطلاق از آن استفاده می‌شود.

اینجا سه احتمال وجود دارد؛

(1) یکی اینکه بگوئیم آیه شریفه در مقام بیان حد خروج از یتیم است.

(2) احتمال دوم این است که بگوئیم آیه در مقام بیان رفع حجر و اینکه قبل از رشد محجور است.

(3) و احتمال سوم این است که بگوئیم آیه در مقام بیان هر دو است. بگوئیم آیه دو چیز را می‌خواهد دلالت کند، آیه شریفه هم دلالت دارد که زمان خروج از یتیم چه زمانی است؟ و هم دلالت دارد که قبل از این زمان صبی و یتامی محجور از تصرف هستند.

مرحوم امام خمینی دو نکته مهم بیان کرده اند[1]:

نکته اول: مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) این احتمال را داده اند که بگوئیم آیه شریفه در مقام بیان هر دو است، هم در مقام بیان خروج از یتیم است که زمانش یا رشد است یا بلوغ و یا هر دو. «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» تا زمانی که رشد را متوجه نشدید اینها هنوز در یتیم باقی اند و همچنین تا زمانی که رشد نیامده اینها محجورند، این را فرمودند و بعد يك فتأمل هم در کلام شریفشان آورده اند.

امام اینجا امر به تأمل کردند در حالی که به نظر می رسد همین احتمال صحیح است، یعنی در این آیه شریفه چون مسئله ي «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» دارد، چون قبل از آن «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» است، آیه شریفه فقط نمی خواهد حدّ خروج از یتیم را بیان کند، آیه شریفه مسئله را متمرکز کرده که چه زمانی می شود مال را به صبی داد؟ ما گفتیم این هم مجرد حکم تکلیفی نیست، بلکه يك حکم تکلیفی ملازم با حکم وضعی است، یعنی وجوب دفع مال که ملازم با رفع حجر از صبی و سقوط ولایت از ولی است. اگر ما از آیه فقط حکم تکلیفی را بفهمیم باید معنای اول را بگوئیم، یعنی اینکه آیه در مقام بیان حدّ خروج از یتیم است. می گوئیم آیه می گوید وقتی از این حد خارج شد تکلیفاً دفع اموال واجب است. اگر از آیه فقط حکم وضعی را فهمیدیم می گوئیم آیه فقط می گوید چه وقت صبی از محجوریت خارج می شود، یعنی در مقام بیان حجر و عدم حجر است. اگر گفتیم آیه دلالت بر حکم تکلیفی ملازم با حکم وضعی را دارد باید بگوئیم از آیه هر دو را می فهمیم، آیه شریفه هم حدّ خروج از یتیم را دارد و هم مسئله ي رفع حجر، هر دو را دلالت می کند. ما وقتی آنجا این مطلب را قائل شدیم باید اینجا این را بگوئیم، بنابراین باید عرض کنیم خدمت امام که «لا وجه للتأمل» چون خود امام (رضوان الله علیه) همین بیان را اختیار کردند که آیه دلالت بر يك حکم تکلیفی ملازم با حکم وضعی دارد، اگر چنین چیزی است باید بگوئیم آیه هر دو را بیان می کند، هم حدّ خروج از یتیم را بیان می کند و هم اینکه چه زمانی محجور است و چه زمانی محجور نیست را بیان می کند.

ایشان این مطلب را قبول کردند که بگوئیم آیه دلالت بر وجوب دفع مال دارد و این وجوب دفع مال معلول رفع حجر است. چون ما از آیه حکم تکلیفی و وضعی را با هم می فهمیم می توانیم بگوئیم آیه در مقام بیان هر دو است، هم حدّ خروج از یتیم و هم مسئله محجوریت و عدم محجوریت. لذا اینکه ایشان در اینجا يك امر به تأمل کردند اینجا وجهی برای تأمل نمی ماند.

نکته دوم: این است که می فرمایند آیا استدلال بر این مدّعا - که ما بگوئیم از آیه استفاده می کنیم تصرفات صبی، ولو آن تصرفی که با اذن و اجازه صبی باشد باطل است - متوقف بر این است که ما بگوئیم آیه اولاً مفهوم دارد و ثانیاً مفهومش هم اطلاق دارد؟ ببینید چقدر ریزه کاری اجتهادی و استدلالی وجود دارد. ما می خواهیم از آیه استفاده کنیم، تصرف صبی ولو با اذن ولی باطل است، ولو اگر ولی بعداً هم اجازه داد باطل است. می گوئیم آیه دلالت دارد بر اینکه اگر به حدّ رشد نرسد اموال را به ایشان ندهید! آیه دلالت دارد بر اینکه اگر به حدّ رشد نرسد محجور است. پس اولاً باید يك مفهومی را از آیه بگیریم و این بحث مطرح می شود که آیا جمله شرطیه مفهوم دارد یا نه؟ بگوئیم آیه مفهومش این می شود که قبل از رشد محجور است. دوم اینکه این مفهوم هم اطلاق دارد، اگر این دو را گفتیم به راحتی می آئیم این نتیجه را می گیریم که مفهوم آیه محجوریت است، این مفهومش هم اطلاق دارد اطلاقش به این معناست که این صبی اگر تصرفی انجام داد ولو با اذن ولی، این باطل است، کما اینکه بعضی از فقها این راه را طی کردند و گفتند بله هم مفهوم دارد و هم مفهومش هم اطلاق دارد.

ما می خواهیم بگوئیم از آیه فهمیدیم وجوب دفع مال را به عنوان کنایه ي از رفع حجر، حالا یا بگوئیم وجوب دفع مال معلول رفع حجر است، یا بگوئیم وجوب دفع مال دالّ بر رفع حجر است، حالا هر چه می خواهیم بگوئیم! از آیه استفاده کردیم که صبی قبل از رشد محجور است، حالا که قبل از رشد محجور است می خواهیم ببینیم آیا این اطلاقش می گوید محجور مطلقاً، یعنی قبل از رشد صبی حقّ تصرف معاملي را ندارد «سواء أذن له الولي أم لم يأذن».

ما به دنبال بیان نکته‌ی اجتهادی دقیقی که امام اینجا از آن استفاده کردند هستیم؛ سؤال این است که آیا برای اثبات مدعا که تصرف صبی باطل است ولو با اذن ولی، ما نیاز داریم به اینکه هم قائل به مفهوم شرط باشیم، هم بگوئیم مفهوم اطلاق دارد؟ بعضی‌ها اصلاً مسئله اطلاق و تقیید را می‌گویند از خصوصیات منطوق است، مفهوم که دیگر قابلیت اطلاق و تقیید ندارد، اطلاق و تقیید مربوط به منطوق است، مربوط به دلالت لفظی است، مفهوم نمی‌تواند متصف به اطلاق و تقیید شود.

اینجا نکته‌ای که امام فرمودند این است که می‌فرمایند ما از آیه شریفه استفاده می‌کنیم تصرف صبی ولو با اذن ولی باطل است ولو اینکه ما بگوئیم جمله شرطیه مفهوم ندارد، يك. یا بگوئیم اگر مفهوم هم دارد مفهوم اطلاق ندارد. بعبارة آخری می‌خواهند بفرمایند این ادعا متوقف بر اثبات اطلاق و اثبات مفهوم نیست. به چه بیانی؟ می‌فرمایند که آیه شریفه خطابش به اولیاست، وابتلوا خطابش به اولیاست، یعنی آنهایی که مال یتیم دستشان است، و کسانی که مال یتیم دستشان است این مقدار برایشان روشن است که یتیم محجور از تصرف است. حجر در نزد آنها مفروغ عنه است، اما ما می‌آئیم از راه مناسبات عقلاییه بین حکم و موضوع وارد می‌شویم. مناسبت بین حکم و موضوع اینجا چه اقتضایی دارد؟ این است که صبی قبل از رشد اگر يك تصرفی انجام داد ولو با اذن ولی، صحیح نباشد. غرض خدای تبارک و تعالی که به اولیاء خطاب می‌کند و اولیاء هم خودشان می‌دانند صبی محجور و مفروغ عنه در نزد آنهاست، اینها می‌دانند که این مال را نباید دست صبی داد، غرض اصلی خدا با این **وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا لَبَّغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ**، حفظ مال یتیم است، آیا اینجا می‌گویید که صبی می‌گوید من به تو اجازه می‌دهم که برو به بازار و با مال خودت معامله کن، ولی کاری به نفع و ضررش نداشته باشد، آیا با این غرض شارع سازگاری دارد؟ نه، چون غرض شارع حفظ مال یتیم و مصلحت یتیم است این مصلحت باید در اینجا در نظر گرفته شود، بگوئیم یتیم اگر رفت معامله‌ای انجام داد ولو با اذن ولی، معامله‌اش باطل است. دیگر در این مدعا ما نیاز نداریم بگوئیم جمله‌ی شرطیه مفهوم دارد یا اثبات کنیم مفهومش اطلاق دارد، نه متوقف بر اصل مفهوم است و نه متوقف بر اطلاق است، ما می‌گوئیم از آیه شریفه می‌فهمیم غرض شارع این است و غرض شارع به این تعلق پیدا کرده که مال یتیم محفوظ بماند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «و يمكن أن يفهم من مفهوم الآية: أن غير البالغ و البالغ غير الرشيد محجوران عن التصرف الاستقلالي، سواء كان بنحو الدفع إليهما و كانا كسائر المالكين، أو لم يدفع إليهما، لكن كانا مستقلّين في معاملتهما؛ بحيث وجب على الولي ترتيب آثار الصحة على معاملتهما، و ردّ الثمن أو المثلن إلى المتعامل، و أخذ العوض. و ذلك لما عرفت من أن وجوب الدفع معلول سلب الحجر و رفع ولاية الولي، و في مقابله عدم سلبه و بقاء ولايته. مضافاً إلى أن المناسبة بين الصغر و السفه و عدم الاستقلال، تفيد ذلك. و كذا يفهم منه- و لو بمناسبات الحكم و الموضوع أنه غير صالح لاستقلال التصرف و لو بإذن الولي، أو بالوكالة منه في التصرف في أمواله التي تحت يد الولي؛ و ذلك لأنّ المتفاهم عرفاً من حجره أنّ النكته فيه أنّه لصالح حال اليتيم، و لأجل التحفظ على ماله؛ لئلا يضيع ماله بالتصرفات السفهية، فيبقى عند بلوغه و رشده صفر الكفّ. و لهذا لا يكتفى بالبلوغ فقط، و لا بالرشد كذلك؛ لغاية الاحتياط و الحزم. و من الواضح أن إذن الولي في تصرفه بنحو الاستبداد و الاستقلال، بلا نظر منه في صلاحه و فساد، و توكيله في التصرف في أمواله، و إجازته لتصرفاته كذلك، منافٍ لحجره و جعل الولاية عليه، و مخالف للآية الكريمة و لو بمناسبات الحكم و الموضوع. فهل يصحّ أن يقال: إنّ اليتيم محجور عن التصرف في ماله، و لا يرفع الحجر عنه إلّا بالبلوغ و الرشد، ثمّ يقال: لو قال الولي له: «أنت مأذون في التصرف في مالك» صحّت معاملته، و صار مستقلاً كسائر البالغين العاقلين، من غير احتياج إلى تشخيص الولي صلاحه؟! أو إذا أقدم على معاملة بلا إذنه، ثمّ قال الولي: «أجزتها» من غير نظر في الصلاح و الفساد صحّت؟! أو إذا قال: «أنت وكيل في التصرف في مالك» تمّ الأمر و صحّت المعاملة؛ لأنها تنسب إلى الولي؟! لا شبهة في أنّ ما ذكر مخالف للحجر و نكته المعلومة لدى العقلاء. نعم، لا دلالة في الآية على حجره عن إجراء مجرد الصيغة بعد تمامية المقابلة بين وليّه و غيره، و الظاهر عدم استفادة حجره عن الوكالة عن الغير أيضاً، فلا بدّ فيهما من التماس دليل آخر.

و لا يتوقّف ما ذكرناه- من استفادة المذكورات على الإطلاق في المفهوم، حتّى ينكر إطلاقه، و يقال: إنّ الآية بصدد بيان حدّ

الخروج عن اليتيم، لا في مقام بيان الحجر، فلعلّ كَيْفِيَّةَ الحجر كانت معروفة معهودة، فنزلت الآية لبيان حدّه و زمان ارتفاعه. و يشهد له: أنّ الخطاب فيها للأولياء، و من كان مال اليتيم تحت يده، فكان الحجر مفروغاً عنه، و إن أمكن أن يقال: إنّ المعهود هو كون مالهم تحت يد الأولياء العرفيّة، و أمّا الحجر بالمعنى الشرعي و حدوده، فليس كذلك، أو لم تثبت معهوديّة، فيمكن أن يكون التنزيل وارداً لبيان الأمرين، فيؤخذ بإطلاقه في الموردين، فتأمّل.

و إنّما قلنا: لا يتوقّف ما ذكرناه على الإطلاق؛ لأنّ طريق استفادته المناسبات العقلائيّة بين الحكم و موضوعه، بل لا يتوقّف ذلك على المفهوم المعنى المعهود، حتّى يردّ بإنكار المفهوم للشرط و غيره؛ و ذلك لأنّ ارتفاع الحكم عن الموضوع بارتفاعه عقليّ، و هو كافٍ في استفادة ما ذكرناه بالمناسبات العرفيّة» كتاب البيع، ج 2، صص 22-20.